

گونه‌شناسی راهبردهای آمریکا در مواجهه با بیداری اسلامی

سیدعلی اصغر میرخلیلی*

محمد ستوده**

حسین ارجینی***

چکیده

بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۱ م افزون بر پیامدهای بسیار عمیق بر معادلات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، منافع بازیگرانش از جمله آمریکا را با چالش مواجه کرد. از این رو آمریکا درصدد کنترل و مدیریت این تحولات در راستای منافع راهبردی خود برآمد. پرسش اصلی مقاله حاضر با استفاده از رویکرد تحلیلی، گونه‌شناسی راهبردهای آمریکا در مواجهه با بیداری اسلامی است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که آمریکا علی‌رغم اتخاذ الگوی رفتاری محتاطانه در ابتدای این تحولات، در ادامه تنوعی از راهبردهای نرم (با هدف حفظ وضع موجود) مانند مصادره بیداری اسلامی، تغییر هویت آن، ارائه مدل لیبرال - دموکراسی و معرفی الگوی بدیل (ترکیه) را اتخاذ کرده است. راهبردهای سخت نیز (با هدف تغییر وضع موجود) مانند مداخله نظامی بشردوستانه، کنترل نیابتی و شبیه‌سازی نافرمانی مدنی، از سوی این کشور اعمال گردید که هدف اساسی، تأمین منافع راهبردی برای آمریکا بوده است.

واژگان کلیدی

بیداری اسلامی، دموکراسی، کنترل نیابتی، دیپلماسی عمومی، مداخله بشردوستانه راهبردهای آمریکا.

sa.mirkhalili@yahoo.com

m.sotode43@gmail.com

arjini4@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۷

*. دانش‌آموخته دکتری دانشگاه معارف اسلامی، (نویسنده مسئول).

**. دانشیار دانشگاه باقرالعلوم (ع).

***. استادیار دانشگاه معارف اسلامی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۱۳

طرح مسئله

وقوع بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۱ م. یکی از مهم‌ترین تحولات خاورمیانه در سال‌های اخیر بود که بسیاری از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را تحت تأثیر خود قرار داد. از این‌رو، هریک از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای فراخور منافع خود سعی در تحلیل این پدیده و بازسازی نقش خود با توجه به نظم جدید منطقه‌ای بودند.

در این میان، بیداری اسلامی بسیاری از منافع آمریکا را نیز به‌عنوان یکی از بازیگران مهم و تأثیرگذار بر تحولات منطقه‌ای را به چالش کشاند. تضعیف نظم منطقه‌ای، به خطر افتادن مسئله انرژی و امنیت اسرائیل به‌عنوان متحد استراتژیک، کاهش هژمونی آمریکا و گسترش موج امریکاستیزی و تقویت کشورهای مخالف و غیرهمسو از جمله پیامدهای بیداری اسلامی ناظر به منافع آمریکا بود. هرچند آمریکا در ابتدا به دلیل شکست اطلاعاتی، دچار نوعی بهت سیاسی گردید، اما به‌مرور سعی کرد متناسب با ماهیت بحران و صورت‌بندی نیروهای سیاسی فعال در انقلاب‌ها و نقش کشور مورد نظر در تأمین منافع آمریکا، راهبردهای گوناگونی را اتخاذ نماید.

بررسی پیشینه بحث، حاکی از کمبودها و خلأهایی در این زمینه است که اهمیت عنوان فوق را دوچندان می‌کند؛ چراکه اغلب آثار صرفاً به سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، رویکرد این کشور نسبت به ایران و یا برخی کشورهای خاص همچون مصر پرداخته و به راهبردهای آمریکا در مواجهه با بیداری اسلامی اخیر، نپرداخته است و در معدود مواردی که به راهبرد آمریکا پرداخته است، گونه‌شناسی مشخصی از راهبردهای آمریکا در مواجهه با بیداری اسلامی، ارائه نکرده است.

کتاب *راهبردهای آمریکا در رویارویی با بیداری اسلامی* نوشته امیل نخله، تنها اثر مستقل در این زمینه است که اصلاً به مطالعه موردی کشورهای دستخوش بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۱ م. وارد نشده است. در واقع، مشاهدات میدانی وی برای قبل از این مقطع تاریخی می‌باشد که بیشتر ناظر به اهمیت دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا و ضرورت به‌کارگیری آن در مواجهه با بیداری اسلامی است.

مقاله «الگوی رفتاری آمریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی» نوشته محمود واعظی، «رویکرد تئوریک به سیاست آمریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران و بیداری اسلامی در خاورمیانه» نوشته رضا سلیمانی، «تأثیر بیداری اسلامی بر موقعیت آمریکا در خاورمیانه» نوشته سیدمهدی طاهری و سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، از جمله مقالاتی است که به این موضوع پرداختند، اما عدم ورود به بحث راهبردهای آمریکا در مواجهه با این پدیده و همچنین عدم‌گونه‌شناسی از راهبردهای آمریکا، مهم‌ترین خلأ پژوهش‌های یادشده بوده است که مقاله حاضر درصدد پرداختن به آن است.

مقاله حاضر تلاش دارد با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی راهبردهای گوناگون امریکا در کشورهای دستخوش بیداری اسلامی بپردازد. بنابراین در گام اول، به سیاست خاورمیانه‌ای امریکا در دوره معاصر و منافع امریکا در این منطقه دارد، می‌پردازد و در ادامه به پیامدها و تأثیرات بیداری اسلامی بر این منافع می‌پردازد. در گام بعدی نیز، به راهبردهای مختلف امریکا اشاره خواهد شد که در دو سطح راهبردهای نرم و راهبردهای سخت، قابل دسته‌بندی است.

یک. سیاست غرب آسیا در ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد

منطقه غرب آسیا و خلیج فارس، همواره به لحاظ ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، نقش مهم حیاتی در معادلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی جهان داشته و دامنه تأثیر و تحولات آن به فراتر از مرزهای منطقه و جامعه بین‌الملل، سرایت می‌کند. (امیرعبداللهیان، ۱۳۹۲: ۵۵) وجود سه تنگه مهم هرمز، باب‌المندب و کانال سوئز از یک سو و وجود ذخایر عظیم انرژی در این منطقه، باعث اهمیت فراوان این منطقه شده است. از سوی دیگر، نقش اسلام سیاسی به‌عنوان یک عنصر تأثیرگذار در بازخوانی منافع قدرت‌های بزرگ، در خاورمیانه و شمال آفریقا بسیاری پررنگ است، به طوری که بسیاری، ظهور بنیادگرایی اسلامی را بیشتر با خاورمیانه می‌شناسند. (ارسلان قربانی و سیمبر، ۱۳۹۳: ۱۶۷) از این رو، این منطقه برای قدرت‌های بزرگ همچون امریکا نیز از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ به حدی که تنها منطقه‌ای از جهان است که پس از جنگ سرد نیز امریکا آرایش نظامی خود را در آن، حفظ کرده است (مرسلی، ۱۳۹۱: ۳۴) و سیاست‌های مختلفی همچون دکترین سد نفوذ کمونیسم در دوران جنگ سرد، دکترین نظم نوین جهانی و حمله به عراق در زمان بوش پدر، سیاست مهار دوگانه عراق و ایران در دوران کلینتون، استراتژی «مبارزه با تروریسم بین‌المللی»، «جنگ پیشگیرانه»، «پیشبرد صلح خاورمیانه»، «حفظ امنیت نفت»، «توسعه دموکراسی و اصلاحات اجتماعی - اقتصادی» و نیز «منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی» در دوران بوش پسر و موازنه‌گرایی منطقه‌ای اوباما را در این منطقه دنبال کرده است.

اتخاذ این استراتژی‌ها در طول تاریخ در منطقه غرب آسیا، نشئت گرفته از منافع ملی امریکا است که با توجه به سطح اهمیت و ضرورت آنها، طبق گزارش کمیسیون منافع ملی امریکا، به چهار دسته «منافع حیاتی»، «منافع فوق‌العاده مهم»، «منافع مهم» و «منافع فرعی یا کم اهمیت»، تقسیم می‌شود. «منافع ملی حیاتی امریکا»، آن دسته از منافع است که برای حفظ، بقاء و تأمین امنیت مردم کشور امریکا، ضروری است. در این دسته از منافع، مسائلی چون دست نیافتن رقبای امریکا همچون ایران به انرژی هسته‌ای، تضمین امنیت اسرائیل و دسترسی به منابع انرژی و انتقال آزادانه، قرار دارد.

«منافع فوق‌العاده مهم»، به آن دسته از منافی گفته می‌شود که هرچند با از بین رفتن آنها، رفاه آمریکائیان از بین نخواهد رفت، اما با خلل در آنها، ضربه مهلکی به امریکا وارد خواهد شد. جلوگیری از ظهور هژمون منطقه‌ای چالش‌گر با امریکا، موفقیت روند صلح اعراب - اسرائیل، تحکیم روابط با کشورهای عربی همسو با غرب و کنترل تروریسم شامل این دسته می‌شود.

«منافع ملی مهم امریکا»، آن دسته از منافی است که در صورت نادیده گرفتن آنها، پیامدهای منفی مهمی بر توانایی دولت امریکا برای تأمین و بهبود رفاه امریکا وارد خواهد شد که اداره متعادل امور کشورهای غرب آسیا و احترام کشورها به مسئله حقوق بشر از جمله این موارد است و «منافع ملی فرعی و کم‌اهمیت» نیز، آن دسته از منافی هستند که علی‌رغم مطلوب و مهم بودن، تأثیر مستقیمی بر توانایی امریکا برای حفظ و بهبود رفاه مردم امریکا ندارد. (یزدان‌فام، ۱۳۸۷: ۶۵ - ۲۳)

وجود منافع گوناگون امریکا در منطقه خاورمیانه بیانگر آن است که راهبردهای امریکا صرفاً به دلیل مسئله تروریسم و جنبش‌های اسلام‌گرا نمی‌باشد؛ بلکه موقعیت استراتژیک غرب آسیا، وجود پایگاه‌های نظامی امریکا در این منطقه، وجود ذخایر عظیم انرژی و دغدغه امنیت اسرائیل نیز، باعث شده که این منطقه برای امریکا از اهمیت دوچندانی برخوردار باشد و به گفته فولر، «حتی اگر اکنون اسلامی در غرب آسیا وجود نداشت و حضرت محمد ﷺ نیز به پیغمبری نمی‌رسید، بازهم شاهد همین سیاست در منطقه بودیم». (ارسلان قربانی و سیمبر، ۱۳۹۳: ۲۵۱) از این رو، تأمین امنیت این منطقه - که به صورت آشکاری با منافع ملی امریکا پیوند خورده است - برای این کشور از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۱: ۲۱۰) تحلیل پدیده بیداری اسلامی نشانگر پیامدهای این پدیده برای منافع امریکا در منطقه خاورمیانه است.

دو. بیداری اسلامی و تهدید منافع ملی امریکا در غرب آسیا

بیداری اسلامی که به معنای «نوعی بیداری از خواب غفلت و بازگشت به آموزه‌های اصیل اسلام می‌باشد، اکتفاء نکردن صرف به مسلک اخلاقی دین و تلاش برای استفاده از رویکرد سیاسی و اجتماعی دین از مهم‌ترین محورهای این بازگشت می‌تواند باشد» (شیرودی، ۱۳۸۷: ۹۲ - ۹۱) تاکنون چندین موج را پشت‌سر گذاشته که آخرین موج آن، در سال ۲۰۱۱ م. در خاورمیانه و شمال آفریقا رخ داد و پیامدهای جدی بر کشورهای مختلف منطقه و فرامنطقه‌ای داشت.

هرچند در غرب، کمتر پیرامون پیامدهای این جنبش‌ها به دلیل تعارض پیامدهای آن با منافع غرب، می‌پردازند و بیشتر به وقوع این پدیده‌ها می‌پردازند، اما با توجه به پیامدهای جدی داخلی و خارجی

انقلاب در ابعاد مختلف، لازم است که مورد بررسی قرار بگیرد. (ملکوئیان، ۱۳۹۲: ۱۱۳) از سوی دیگر، برخی از تحلیل‌گران غربی این تحولات را در راستای طرح خاورمیانه بزرگ و با عنوان «تخریب سازنده» یاد می‌کنند (شهبازی و عباسی، ۱۳۹۴: ۱۰ - ۹) اما بررسی پیامدهای بیداری اسلامی بر منافع امریکا، این فرضیه را رد می‌کند.

در حالی که پیش از بیداری اسلامی عملاً نظم منطقه با محوریت امریکا - اسرائیل شکل گرفته بود و بازیگران منطقه برای نقش‌آفرینی بیشتر، با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به‌ویژه امریکا اتحاد و همکاری داشتند، اما با تحقق بیداری اسلامی، وزن، جایگاه و نقش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دچار تحول اساسی شد و باعث نظم جدیدی در منطقه شکل گرفت. (کوهکن، ۱۳۹۳: ۲۰۲) سقوط رهبران و تزلزل در ساختار سیاسی کشورهای هم‌چون لیبی و مصر در اثر بیداری اسلامی و هراس رهبران سایر کشورهای غیردموکراتیک متحد امریکا منجر به تغییر موازنه قدرت در غرب آسیا به نفع ایران و به ضرر امریکا شد. (افتخاری و دیگران (الف)، ۱۳۹۱: ۲۹۲) به‌خصوص آنکه برخی از کشورهای منطقه نیز سعی کردند با مشغول شدن به مسائل داخلی خود از سرایت موج بیداری اسلامی به کشورهای خود جلوگیری کنند، که این امر نیز تغییراتی را در موازنه قدرت شد.

در مقابل، با شکل‌گیری بیداری اسلامی، حضور ایران در منطقه و شرکت در روند تثبیت نقش‌ها و نظم‌های جدید - که پیش از این مورد انکار قرار می‌گرفت - فعال‌تر گردید (جهان‌بین و پرتو، ۱۳۹۱: ۱۴۱) چراکه این تحولات، ساخت قدرت و سیاست را به نفع ایران تغییر داده و در مقابل، تأثیرات منفی بر نظم منطقه‌ای به ضرر امریکا و متحدان منطقه‌اش برجای گذاشته است. این امر به نحوی بود که آمیتی اتزیونی، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه واشنگتن، با بررسی تحولات خاورمیانه و مقایسه قدرت ایران و امریکا در مواجهه با این تحولات، چهار فرضیه و پیش‌بینی را مطرح می‌کند که در هر چهار فرضیه، ایران در موضع بالاتری قرار دارد و نقش‌آفرینی امریکا در ادامه مسیر، به نوع تعامل با ایران بستگی دارد. (Etzioni, 2011:87)

از دیگر پیامدهای بیداری اسلامی، تشدید موج امریکاستیزی در میان مردم منطقه بود. چنان‌که، طبق یک نظرسنجی - که در اکتبر سال ۲۰۱۱ م - در چند کشور عربی هم‌چون مصر، اردن، مغرب و لبنان صورت گرفت، ۶۰ درصد مردم نارضایتی خود را از بابت سیاست‌های امریکا در منطقه اعلام کردند. تقویت مردم‌سالاری دینی - که مبتنی بر گفتمان اسلام سیاسی است - از دیگر پس‌لرزه‌های این پدیده بود. چنان‌که شعارها و نشانه‌های مورد استفاده در تظاهرات، تفکرات رهبران و اقبال عمومی مردم به جریانات و گروه‌های اسلام‌گرا حاکی ماهیت اسلامی نظام‌های سیاسی جدید در این کشورها بود.

(Pillar, 2011: 19) در واقع، پیروزی اسلام‌گرایان در این کشورها، بیانگر شکست سایر ایدئولوژی‌های رقیب و علاقه مردم برای بازگشت به هویت اسلامی در این کشورها است که برای سالیان متمادی به فراموشی سپرده شده بود. این در حالی بود که ساختار سیاسی کشورهای عربی مبتنی بر ناسیونالیسم، سوسیالیسم، مارکسیسم، پان عربیسم و لیبرالیسم بود. (دهقانی فیروزآبادی و فرازی، ۱۳۹۱: ۱۷۱) البته آمریکا و غرب سعی کردند با نام‌گذاری‌های مختلف، ماهیت اسلام‌گرایانه این جنبش‌ها را زیر سؤال ببرند، اما روند موجود در غرب آسیا، بیانگر موج اسلام‌گرایی است.

در میان انواع مواد خام جهان، هیچ‌چیز به اندازه نفت برای اقتصاد و ارزش‌های جهان اهمیت ندارد و در بسیاری از سطوح، منبع ثروت ایالات متحده آمریکا است. (Metawe, 2013: 142) اما وقوع بیداری اسلامی به‌ویژه در کشور لیبی، ابهاماتی در بازار نفت پدید آورد و آمریکا را با بحران عرضه انرژی و تسلط بر ذخایر نفتی روبه‌رو کرد که با حرکت دومینووار بیداری اسلامی، این بحران شدت پیدا می‌کرد.

سهم حدود ۶۰ درصدی در ذخایر نفت و ۳۵ درصدی در تولید از یک‌سو و سهم ۴۰ درصدی در صادرات نفت جهان و سهم ۱۰۰ درصدی در ظرفیت مازاد تولید، همگی گواه اهمیت و موقعیت منحصربه‌فرد این منطقه در تأمین عرضه نفت جهان است. (افتخاری و دیگران (الف) ۱۳۹۱: ۲۵۹ - ۲۵۸) این در حالی بود که عموم کشورهای بیداری اسلامی را تجربه کرده‌اند، جزو تولیدکنندگان نفت و گاز غرب آسیا بودند. لذا این خطر وجود داشت که بیداری اسلامی - که به‌صورت دومینووار در حال گسترش بود - به کشورهای همچون عربستان سرایت و نظم مسلط شصت ساله غرب و آمریکا بر بازار نفت دگرگون سازد.

البته اهمیت نفت برای آمریکا، صرفاً به مسائل اقتصادی محدود نمی‌شود و با مسائل سیاسی و استراتژیک نیز در ارتباط است؛ چراکه صرفاً «بهای نفت می‌تواند بر توزیع قدرت در سطح بین‌الملل تأثیر بگذارد» (میرترابی، ۱۳۹۱: ۲۲۴) از این‌رو، آمریکا همواره سعی داشته که از تسلط رقبا یا دشمنان خود بر منابع نفتی خلیج فارس به‌عنوان مهمترین ارکان اعمال هژمونی آمریکا در برابر سایر کشورها، جلوگیری کند. (همان: ۷۱) برخی مداخله نظامی غرب و آمریکا را در لیبی در راستای کنترل دسترسی چین به نفت توصیف می‌کنند. (افتخاری و دیگران (الف)، ۱۳۹۱: ۲۷۳)

سه. گونه‌شناسی راهبردهای آمریکا در مواجهه با بیداری اسلامی

هرچند بیداری اسلامی با توجه به سرعت و عدم پیش‌بینی قبلی آن، برای آمریکا بهت‌آور بود، اما در ادامه، دولت اوباما سعی کرد از رهگذر الگوی عمل‌گرایی محتاطانه، راهبردهای سیاست خارجی آمریکا را

دنبال کند. برخی از تحلیل‌گران، اواما را متهم به نداشتن استراتژی کلان در برخورد با تحولات خاورمیانه می‌کنند و اقدامات وی را در زمره عمل‌گرایی به حساب می‌آورند، اما با توجه به منافع مهم امریکا در این منطقه، قطعاً نمی‌توانسته نسبت به تحولات رخ داده در غرب آسیا، بی‌تفاوت و نظاره‌گر باشد. هرچند که در دولت وی، شاهد چرخش راهبردی از سیاست‌های یک‌جانبه‌نگرانه به سمت چندجانبه‌گرایی و استفاده از قدرت هوشمند بودیم که البته این امر ناشی از در نظر گرفتن محدودیت‌های قدرت و منابع امریکا بود (Hemmer, 2011: 275) و لذا دولت اواما در بیداری اسلامی، در جستجوی رژیم و افرادی بود که بیشترین منافع امریکا را تأمین نمایند.

بنابراین لازم است راهبردهای گوناگون مواجهه امریکا با بیداری اسلامی در کشورهای مختلف مورد بحث و بررسی قرار گیرد؛ چراکه بررسی تحولات غرب آسیا نشان می‌دهد که راهبردهای امریکا در قبال انقلاب‌های منطقه، متناسب با ماهیت بحران و صورت‌بندی نیروهای سیاسی فعال در انقلاب‌ها، متفاوت بوده است.

الف) راهبردهای نرم مواجهه با بیداری اسلامی

آمریکا پس از دولت بوش که راهبردهای سخت و یک‌جانبه‌گرایانه را در دستور کار خود قرار داده بود به اهمیت بیش از پیش راهبردهای نرم پی برد بخصوص آنکه نظرسنجی‌های انجام شده همگی حاکی از کاهش مقبولیت جهانی امریکا و هژمونی امریکا در سطح بین‌الملل بود از این‌رو، بسیاری از اندیشمندان امریکایی همچون جوزف نای در سخنرانی‌ها و آثار خود بر اهمیت منابع قدرت نرم و اتخاذ راهبردهای نرم برای جذب ملت‌ها و بازتولید هژمونی امریکا در جهان در مواجهه با تحولات جهان و غرب آسیا تأکید داشتند که در بیداری اسلامی نیز این امر مشهود بود که در ادامه به اهم راهبردهای نرم امریکا در مواجهه با بیداری اسلامی اشاره خواهد شد.

۱. راهبرد حفظ وضع موجود از طریق انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به نیروهای همسو

یکی از استراتژی‌های عمده امریکا در کشورهای دستخوش بیداری اسلامی، انتقال سریع قدرت از دست دولتمردان عرب به افراد حامی و مورد اعتماد غرب و امریکا بود که حامی منافع امریکا و اسرائیل در کشور خود بود (کوهکن، ۱۳۹۳: ۱۹۹) که این راهبرد در سه کشور مصر، تونس و یمن به صورت جدی دنبال گردید.

یمن برای امریکا از اهمیت اساسی برخوردار است و در دوران عبدالله صالح، وی سعی کرد براساس

دو راهبرد ایران‌هراسی و وحشت از القاعده، همواره حمایت آمریکا را نسبت به حکومت خود جلب کند. (آقادی، ۱۳۹۱: ۲۷۹) از این‌رو، مهمترین راهبرد آمریکا، حفظ وضع موجود و نظام سیاسی از طریق جابه‌جایی در رأس قدرت بود تا از تغییر ساختار نظام سیاسی و به قدرت رسیدن نیروهای انقلابی جلوگیری کند. (واعظی، ۱۳۹۲ (الف): ۳۱۱)

در چارچوب انتقال مسالمت‌آمیز، دو هدف «ممانعت از قدرت‌یابی نیروهای اسلامی» و «جلوگیری از ساخت مستقل نظم سیاسی جدید» در یمن دنبال می‌شد که این امر مستلزم مقاومت در برابر حذف کامل رژیم و تلاش برای حفظ نیروهای اداره‌کننده در رژیم سابق و حامی آن بود. از سوی دیگر، این راهبرد، از تبدیل شدن جنبش اصلاح‌خواهی به مطالبه‌واژگونی کامل رژیم جلوگیری می‌کرد.

به‌همین منظور، جفری فلتمن، معاون وزیر خارجه سابق آمریکا در امور آسیای غربی و جان برنان، مشاور ارشد سابق کاخ سفید در امور مبارزه با تروریسم، مسئول مذاکره با دولت برای انتقال مسالمت‌آمیز بودند. همچنین آمریکا در ادامه از طرح شورای همکاری خلیج فارس برای انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به منصور هادی، حمایت کرد؛ چراکه آمریکا می‌دانست با قدرت گرفتن نیروهای اسلام‌گرا همچون اخوان و زیدی‌ها، اولویت به مسائل و مشکلات داخلی تغییر پیدا می‌کند و مبارزه با تروریسم، تبدیل به موضوعی ثانویه خواهد شد. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۰: ۲۱۷)

امریکا در مصر نیز، سعی کرد از یک‌سو با شورای عالی نظامی در ارتباط باشد و از سوی دیگر، شرایط به قدرت رسیدن گروه‌های سکولار را فراهم سازد. (افتخاری و دیگران، ۱۳۹۱ (ب): ۱۷۴) حتی در انتخابات اخیر مصر، به‌طور آشکار اعلام شد که آمریکا میلیون‌ها دلار به سیاست‌مداران و احزاب مصری برای تأثیرگذاری در انتخابات مصر کمک کرده است تا بر روند انتخابات تأثیرگذار باشند و تحولات آینده مصر را رقم بزنند. (Springborg, 2012: 37 - 38) در سال‌های اخیر نیز، اعلام کردند که ادامه این کمک‌ها مشروط به تأمین نظرات و سیاست‌های آمریکا توسط پارلمان مصر می‌باشد. (آقادی، ۱۳۹۱: ۱۰۳)

با توجه به اینکه، دولت اوباما در تونس و مصر، خواهان انتقال قدرت به گروه‌هایی بودند که در راستای منافع آمریکا و در رأس آن، تأمین صلح با اسرائیل حرکت کند، از این جهت تمام تلاش دولت اوباما جهت جلوگیری از روی کارآمدن گروه‌های اسلام‌گرای افراطی و گروه‌های نزدیک به جمهوری اسلامی ایران بود. (افتخاری و دیگران، ۱۳۹۱ (ج): ۲۵۳)

در این راهبرد، امریکایی‌ها با تقسیم‌بندی مسلمانان به دو گروه رادیکال و میانه‌رو، معتقدند که گروه‌های میانه‌رو، سازگاری بیشتری با جوامع لیبرال دارند، اما همواره با مشکل عدم‌انسجام و سازمان‌دهی قوی، روبه‌رو هستند؛ از این‌رو باید به شبکه‌سازی و سازمان‌دهی آنها از طریق کمک‌های

مختلف اقدام نمود. (راباسا و بنارد، ۱۳۸۹: ۱۱) البته امریکایی‌ها با توجه به سابقه حمایت از مسلمانان میانه‌رو - که باعث بدنامی آنان در کشورهای خود گردیده است - سعی داشتند که به صورت غیرمستقیم و از طریق منابع بین‌المللی و حمایت از نهادهای غیردولتی از آنان حمایت کنند. این راهبرد بیشتر در کشورهای قابلیت اجرا داشت که از ساختار نظام‌مند برخوردار بودند و در واقع با پشت‌سر گذاشتن فرایند دولت - ملت مدرن، اکنون با کنار زدن رهبران اقتدارگرا، نیاز به تأثیرگذاری بر فرایند انتقال قدرت و تلاش برای سر کار آوردن عناصر همسو با منافع امریکا بود. اما در کشورهایی که ساختار دولت - ملت مدرن شکل نگرفته و دارای ساختار قبیله‌ای و سلطنتی می‌باشد، امریکا تلاش دارد با پابرجا نگه داشتن رأس هرم قدرت و یا انتقال تدریجی، هدفمند و کنترل‌شده قدرت، برای مدیریت صحنه و ساختارسازی، از تشدید بی‌ثباتی در منطقه و در خطر افتادن منافعش، جلوگیری کند و لذا از راهبردهای دیگری استفاده نمود. (واعظی، ۱۳۹۲ (ب): ۵۳) از این‌رو، امریکا معتقد است که در کشورهای مصر، تونس در منطقه فرایند دموکراسی‌خواهی به‌طور واقعی آغاز شده است، اما در سایر کشورها این چنین نیست و با توجه به ساختار غیراصیل دولت در سایر کشورها، رسیدن به نقطه موردنظر واشنگتن، نیازمند فرایند طولانی است. از همین‌رو به اعتقاد عده‌ای، برخلاف لیبی و بحرین، امریکا در صورت ماندن در کنار حسنی مبارک، باعث شکل‌گیری نارضایتی از امریکا همچون تجربه ایران می‌شد. (زهرانی، ۱۳۹۰: ۱۵۸ - ۱۵۷) و لذا بهترین گزینه، راهبرد انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به نیروهای همسو بود.

۲. راهبرد مصادره بیداری اسلامی

یک. تغییر هویت بیداری اسلامی

برخی اندیشمندان همچون هویدی، در یادداشتی با عنوان «در باب مصادره بهار عربی» معتقدند که پس از آنکه امریکا و غرب دریافتند که دو انقلاب تونس و مصر، فاقد رهبری واحد هستند، سعی کردند کلیه راه‌های بهره‌گیری از وضعیت موجود را برای تحقق منافع خود در پیش بگیرند (فهیمی هویدی، ۱۳۹۰: ۱۸۴) که مصادره بیداری اسلامی، از جمله این راهبردها بود.

مصادره کردن این تحولات در راستای منافع خود امریکا در دو گام تغییر هویت بیداری اسلامی و ارائه مدل مطلوب این کشور صورت گرفت. در گام اول و در حین تحولات، امریکایی‌ها این تحولات را با عناوینی چون «بهار عربی»، «انقلاب یاس»، «انقلاب نان» و مشابه آن، توصیف کردند که از جعل این اصطلاحات دو هدف را دنبال می‌کردند. از یک‌سو به دنبال موقتی نشان دادن این تظاهرات و تنزل این تحولات و انقلاب‌ها به سطح یک تظاهرات، اغتشاش و حداکثر تقاضای مردم برای برکناری فرد حاکم و نه

کل ساختار و ایدئولوژی حاکم بودند و از سوی دیگر، با استفاده از واژه عربی، آن را به یک قیام ناسیونالیستی تنزل دهند تا شاید بتوانند شعارهای بلند اسلام‌خواهی را در پس واژه «بهار عربی» پنهان نمایند. (افتخاری و دیگران، ۱۳۹۱ (ب): ۱۸ - ۱۷) حتی برخی از جریان‌ها سعی دارند که این تحولات را در راستای طرح خاورمیانه بزرگ و اصلاحات تدریجی مورد نظر امریکا توصیف کنند؛ اما باید اذعان داشت که روند دموکراسی‌خواهی در این جوامع، یک ضرورت برخاسته از درون شرایط عینی این جوامع بود و نه خواست امریکا. (ارسلان قربانی و سیمبر، ۱۳۹۳: ۲۱۸)

هدف اصلی از ایجاد گفتمان بهار عربی، در راستای انحراف در بیداری اسلامی بود؛ چراکه:

مفاهیم بیداری اسلامی و یا بهار عربی، تنها تبیین‌کننده یکسری واقعیت‌های اجتماعی صرف نیستند که صرفاً اثرات مادی و تعهدات بین‌فردی در سطح اجتماع داشته باشند، بلکه فراتر از آن، نشان‌دهنده شکل‌گیری ذهنیت‌ها و بازتعریف هویت‌هایی هستند که در گذشته مخدوش شده بودند و یا با بحران‌هایی دست‌وپنجه نرم می‌کردند. (دارا و بابایی، ۱۳۹۳: ۲۳۴)

درواقع، این مفاهیم در عین حال که بخشی از واقعیت را توصیف می‌کند، شیوه‌هایی تأثیرگذار در ساخت واقعیت در جامعه به حساب می‌آیند. از این رو، جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با این راهبرد از روزهای اولیه تحولات بیداری اسلامی، با مشاهده نشانه‌ها و نمادهای اسلامی، سعی در زنده نگه داشتن گفتمان بیداری اسلامی داشت و حتی مقام معظم رهبری نسبت به مصادره هویت بیداری اسلامی توسط امریکا، هشدار دادند. (آقاداتی، ۱۳۹۱: ۱۲۷)

دو. ارائه مدل حکومتی اخوانی ترکیه‌ای

در گام دوم، امریکایی‌ها سعی کردند که به ارائه الگوی موردنظر خود در زمینه حکومت‌داری اسلامی در کشورهای دستخوش بیداری اسلامی بپردازند. درحالی‌که در نگاه کلی، چهار الگوی سیاسی و ایدئولوژیک در منطقه مشاهده می‌شود که شامل «الگوی اسلام سنتی»، «الگوی اسلام سیاسی»، «الگوی اسلام سکولار» و «الگوی اسلام امریکایی» است و قاعدتاً ترجیح امریکا نیز، الگوی اسلام امریکایی است، اما باتوجه به عدم وجود شرایط و زمینه‌ها برای تحقق آن، امریکا، اسلام سکولار - که امروزه نمایندگی آن بر عهده ترکیه می‌باشد و قاتل به جدایی دین از سیاست است - را ترجیح می‌دهد. (حاتمی، ۱۳۹۲: ۱۰۹ - ۱۰۸) به‌خصوص آنکه در اسلام‌گرایی ترکیه‌ای، نحوه مواجهه ترکیه با اسرائیل نیز مطلوب غرب است؛ چراکه ترکیه به‌جای مبارزه علیه اسرائیل، گفتمان مقاومت سازنده و مدارا و تحمل را در پیش گرفته است. (افتخاری و دیگران، ۱۳۹۱ (ج): ۲۸۶ - ۲۸۵)

بی‌تردید عدم ارائه الگوی مطلوب و جایگزین، ممکن است منجر به ظهور اسلام‌گرایی منطبق و متأثر از انقلاب اسلامی می‌گردد. بنابراین مراکز غربی سعی در ترویج مدل ترکیه برای مقابله با مدل ایران مبادرت کردند و تا حدی نیز در این امر موفق بودند.

برنارد لوئیس یهودی‌امریکایی - که منشأ ابداع نظریه برخورد تمدن‌ها بود - از جمله کسانی است که ترکیه را بهترین مدل برای غرب آسیا میانه دانست (Lewis 2012: p 31) با توجه به تأثیرگذاری وی بر مواضع نخبگان سیاسی حاکم در امریکا، این استراتژی تبدیل به یکی از استراتژی‌های ایالات متحده امریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا شد تا از این طریق بر فرایند دولت‌سازی در این کشورها تأثیر بگذارند. از سوی دیگر، جنبش‌های اسلامی در جهان عرب و از جمله جنبش اسلامی تونس به رهبری راشد الغنوشی، از مدل ترکیه به دلیل توانمند دانستن آن در حل ارتباط میان سیاست و دین، استقبال کردند. هرچند بازدید مقامات ترکیه به محض سقوط بن علی از تونس نیز در توجیه این مدل، بی‌تأثیر نبوده است.

حتی در مصر نیز، تحلیل اخوانی‌ها این بود که امریکایی‌ها در مواجهه با تحولات مصر، می‌کوشند مبارک را قانع کنند از قدرت کناره‌گیری کند تا شرایط برای تحقق الگویی شبیه الگوی ترکیه فراهم شود و بدین‌صورت، از قدرت یافتن نیروهای افراطی و اخوانی‌ها جلوگیری کند. (نورانی، ۱۳۹۱: ۲۰۷) اخوان المسلمین به‌منظور جلب رضایت و کمک‌های مالی امریکا، سعی در پیاده ساختن الگوی ترکیه را داشت. این در حالی است که مدل ترکیه‌ای، علی‌رغم ادعای آن مبنی بر آشتی دادن میان اسلام و دنیای جدید، با چالش‌های جدی مواجه و حتی این کشور، یک نظام سیاسی غیردینی را دستور کار خود قرار داده است. با توجه به تفاوت‌های تاریخی، فرهنگی، نژادی این کشورها با ترکیه، بعید است در آینده توفیق چندانی پیدا کند. (نیاکویی و ستوده، ۱۳۹۳: ۷۶)

۳. ارائه مدل لیبرال - دموکراسی

دموکراسی‌سازی به‌عنوان یکی از اشکال حکومتی جهان، به علت همخوانی با سیاست‌ها و منافع امریکا، به‌صورت جدی در کشورهای دستخوش تحولات بیداری اسلامی دنبال می‌شد؛ چراکه امریکایی‌ها معتقد بودند که نظام‌های دموکراتیک کمتر به خشونت روی می‌آورند و از همین‌روی، دموکراسی در کنار لیبرالیسم و اقتصاد آزاد از اولویت‌های اصلی سیاست‌های این کشور بوده است. از همین‌رو، بخشی از مراکز راهبردی امریکا و مشورتی امریکا به سیاست دموکراسی‌سازی غربی باور دارند و به‌رغم زمان‌بر بودن، آن را بهترین سیاست با کمترین خطر و هزینه در مواجهه با موج اسلام‌گرایان سیاسی، تلقی می‌کنند. (همان: ۷۵)

یکی از مهم‌ترین دلایل استفاده از راهبرد دموکراسی‌خواهی آمریکایی که به معنای «پذیرش دموکراسی در چارچوب امنیت و منفعت ملی آمریکا بوده است» (سلیمانی، ۱۳۹۱: ۱۱۳) رشد اسلام‌گرایی است که معتقد است دموکراسی‌سازی و ترویج ارزش‌های غربی می‌تواند موج اسلام‌گرایی و خطر خیزش نیروهای رادیکال را در منطقه کاهش دهد؛ چراکه با روی کار آمدن اسلام‌گرایان، مجبورند به فرایندهای دموکراتیک تن در دهند و عملاً خطری آمریکا را تهدید نخواهد کرد. (نیاکویی و ستوده، ۱۳۹۳: ۷۴)

هرچند استفاده از این راهبرد نیز به صورت کاملاً کنترل و هدایت‌شده و براساس منافع ملی آمریکا صورت می‌گیرد؛ چراکه به گفته نوام چامسکی دموکراسی در غرب آسیا، دشمن اصلی منافع امریکا است و در مواردی، آمریکا چاره‌ای جز نظاره کردن فقدان دموکراسی در برخی از کشورها ندارد و باید منافع استراتژیک خود را بر اولویت‌های ایدئولوژیکی اولویت و برتری دهد. (Chomsky 2006: p 43)

به همین دلیل شاهد رویکرد متناقضی در برخورد آمریکا با بحرین و عربستان، در مقایسه با مصر، تونس، لیبی و یمن بودیم که به نظر می‌رسد این نوع تناقض در رویکرد آمریکا، ناشی از تضاد میان آرمان‌گرایی ویلسونی (حمایت از حقوق مدنی مردم) و محافظه‌کاری (حمایت از رژیم‌های دیکتاتور همسو با آمریکا) است که در تحولات موسوم به بیداری اسلامی نیز این تضاد آشکار گردید. (سلیمانی و قاسمی، ۱۳۹۳: ۴۸)

نکته قابل توجه، نتایج معکوس این راهبرد برای آمریکا در مواردی همچون انتخابات الجزایر و حماس در سال ۲۰۰۶ م. است که با به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان مخالف آمریکا، نتایج معکوسی را برای این کشور به دنبال داشته است و از همین‌رو، چامسکی معتقد است که منظور آمریکا از رژیم‌های دموکراتیک، رژیم‌هایی است که از آمریکا حمایت می‌کنند. (Chomsky 2006: p 43)

در مجموع، آمریکا در اتخاذ راهبرد دموکراسی‌خواهی، سه نوع مواجهه با کشورهای مختلف داشت: دسته اول، همچون بحرین و عربستان، آمریکا نسبت به طرح مباحث دموکراسی‌خواهی و حقوق بشری جنبش‌ها، سکوت کرد.

دسته دوم، شامل کشورهایی همچون سوریه، لیبی و یمن می‌شد که آمریکا از طرح هرگونه تحرک اجتماعی استقبال می‌کند و حتی در صورت نبود تحرک اجتماعی، آمریکا سعی در خلق تحرکاتی ولو اندک با به‌کارگیری امپریالیسم رسانه‌ای و شبیه‌سازی با جنبش‌های مردمی دارد.

دسته سوم نیز شامل کشورهایی چون تونس، مصر، اردن و مغرب می‌شود که علی‌رغم اینکه در چارچوب ساختار سلطه غرب عمل می‌کردند، اما برای مهار تحولات درونی و تأمین منافع آمریکا نیاز به تجدید ساختار سیاسی آنها داشتند. (کچوئیان، ۱۳۹۱: ۲۳۲)

۴. راهبرد دیپلماسی عمومی

هرچند تاریخچه استفاده از این راهبرد در سیاست خارجی امریکا به دوران ویلسون، اولین رئیس‌جمهور امریکا بازمی‌گردد و حتی پس از حملات یازده سپتامبر، با افزایش احساسات ضد امریکایی، در اولویت قرار گرفت، اما با توجه به اینکه دیپلماسی عمومی در دوران جرج دبلیو بوش، در راستای اقتدارگرایی نظامی، محکومیت تروریسم به هر شکل ممکن، تقویت مسلمانان سکولار و جنگ ایده‌ها و نه به منظور ارتباط با جهان اسلام، صورت گرفت (آقایی و دیگران، ۱۳۹۵: ۷۲) عملاً بازخورد جدی در غرب آسیا نداشت و حتی به صورت معکوس باعث بیداری مسلمانان جهت صیانت از ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی در برابر فرهنگ لیبرال گردید.

تجربه ناکامی دیپلماسی عمومی دولت بوش، باعث شد که دولت اوباما به صورت جدی‌تر این راهبرد را در دستور کار خود قرار دهد و نشست و کمیسیون‌های متعددی در راستای نحوه اجرای آن در جهان اسلام برگزار گردید که منجر به صدور توصیه‌هایی از جمله لزوم تأکید اوباما بر اهداف و نیات امریکا برای بهبود روابط با جهان اسلام در نخستین سخنرانی‌اش، بود. (آدمی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۲ - ۱۰) با وقوع تحول بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی، دولت اوباما کوشید تا با استفاده از شیوه دیپلماسی عمومی به خصوص تشویق به دموکراسی و مطالبات مدنی و حمایت از جنبش‌ها، منافع امریکا را تأمین کند. در این میان تأکید بر گسترش و تشویق دموکراسی به منظور نزدیک شدن به هیئت حاکمه جدید کشورهای عربی، از مهم‌ترین ابزار راهبرد دیپلماسی عمومی دولت اوباما برای نیل به اهداف خود بود. (ماه پیشانیان، ۱۳۹۰: ۱۴۱)

اوباما سعی داشت که از رهگذر حمایت از جنبش‌های مردم در تونس، مصر و لیبی، ضمن افزایش پرستیژ ملی ایالات متحده و از بین بردن وجهه نامناسب آن در منطقه، به گسترش ارزش‌های امریکایی مبتنی بر لیبرال - دموکراسی پردازد و از سوی دیگر، منافع ملی امریکا در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا را بهبود ببخشد. (محمدی، ۱۳۹۳: ۱۶۵ - ۱۶۴) از این رو، وی بعد از وقوع تحولات بیداری اسلامی در سخنانی، می‌گوید:

ایالات متحده برای چندین دهه مجموعه‌ای از منافع اساسی را دنبال کرده است: مبارزه با تروریسم و توقف گسترش تسلیحات هسته‌ای، تضمین جریان آزاد تجارت و تأمین امنیت منطقه، تقویت امنیت اسرائیل و پیگیری صلح اعراب و اسرائیل ... با این حال باید قبول کنیم که استراتژی که صرفاً مبتنی بر پیگیری این اهداف باشد شکم هیچ گرسنه‌ای را سیر نمی‌کند یا موجب ابراز آزادانه اندیشه‌ها نمی‌شود. از سوی دیگر،

نپرداختن به آمال و آرزوهای مردم عادی نیز فقط باعث تشدید بدگمانی عمومی به سیاست‌ها و منافع امریکا به بهای مردم منطقه می‌شود. (Obama (a), 2011: 275)

کلینتون نیز در سخنانی، قرار گرفتن در کنار مردم در این تحولات را، به‌منزله قرار گرفتن در «جانب درست تاریخی» عنوان می‌کند. (Clinton 7 November 2011)

بی‌تردید هدف نهایی از تأکید امریکا بر واژه‌هایی چون حقوق بشر، دموکراسی، دموکراتیزه‌سازی ساختاری کشورهای اسلامی و خاورمیانه‌بزرگ را می‌توان نمادی از امپریالیسم فرهنگی برشمرد که به گفته مورگنتا،^۱ مطلوب‌ترین نوع سیاست امپریالیستی محسوب می‌شود که در کنار سایر روش‌های امپریالیستی، ذهن شهروندان برخی کشورهای اسلامی را تسخیر می‌کند. (متقی، ۱۳۹۱: ۳۷) به‌همین دلیل نیز برخی از استراتژیست‌های امریکایی همچون دیوید میر و پیتر جونز معتقدند که با تأکید امریکا بر دموکراسی و روند دموکراتیک در این کشورها به‌عنوان ارزشی مهم، چالش بیداری اسلامی، توان تبدیل شدن به فرصت را دارد. (کوهکن، ۱۳۹۳: ۱۹۸)

ب) راهبردهای سخت مواجهه با بیداری اسلامی

در کنار راهبردهای نرم - که مبتنی بر اقناع و جلب اعتماد مردم در کشورهای دستخوش بیداری اسلامی بود - امریکا از راهبردهای سخت نیز استفاده و حمایت کرد. البته با توجه به چرخش راهبردی در سیاست خارجی دولت اوباما، امریکا در هیچ‌یک از کشورها به‌صورت مستقیم وارد منازعات نظامی نگردید و سعی کرد از راهبردهایی چون «مداخله نظامی بشردوستانه»، «راهبرد کنترل نیابتی» و «راهبرد شبیه‌سازی اعتراضات»، به اهداف خود نائل گردد.

۱. راهبرد مداخله نظامی بشردوستانه

در راهبردهای سخت، امریکا به‌جای حمله نظامی مستقیم - که هزینه‌های فراوان مادی بر این کشور تحمیل می‌کرد و هم باعث افزایش موج امریکاستیزی در منطقه می‌گردید - به پررنگ‌سازی نقش ناتو در معادلات منطقه‌ای و رویه‌سازی مداخلات بشردوستانه این سازمان در لیبی پرداخت که پیش از آن در کوزو نیز این راهبرد را اجرا کرده بود.

در این راهبرد، امریکا سعی داشت با استفاده از سازمان‌های بین‌المللی، هزینه حضور مستقیم نظامی خود در کشور مورد نظر را به حداقل میزان برساند در واقع امریکا در مواجهه با تحولات این کشور، تحت

^۱ بنیانگذار نظریه واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل.

عنوان مدل «چکمه‌های محدود بر روی زمین» توانست به اهداف مورد نظر خود در لیبی بدون حمله نظامی جدی، دست یابد. البته برای موفقیت این امر، نیازمند عواملی همچون ضرورت حمایت جمعیت بومی از عملیات، وجود حمایت بین‌المللی از طریق یک ائتلاف گسترده و توانایی تسلط بر تمام حریم هوایی کشور (یزدان‌پناه و جانفشان، ۱۳۹۲: ۲۷۳) است که در لیبی این عوامل وجود داشت.

علت عدم استفاده امریکا از مداخله مستقیم نظامی، به فرایند تصمیم‌گیری پیرامون حمله نظامی در سیاست خارجی این کشور بازمی‌گردد که هرگونه مداخله نظامی «به چهار متغیر ضرورت راهبردی، حمایت داخلی، مشروعیت بین‌المللی و قیاس‌های تاریخی باتوجه‌به شرایط زمان و مکانی»، بستگی دارد. (همان: ۲۶۸) این در حالی است که در دو جنگ سوریه و لیبی، برخی از این متغیرها وجود نداشت و لذا امریکا به صورت مستقیم، مداخله نظامی نکرد. از سوی دیگر، مردم امریکا به دلیل هزینه فراوان حضور امریکا در شش دهه گذشته، آمادگی مداخله مستقیم کشورشان را در لیبی و سوریه ندارند. ضمن آنکه مردم کشورهای مورد تهاجم، در صورت وجود ناتو همچون افغانستان، واکنش کمتری نسبت به حضور ناتو دارند. (ترابی، ۱۳۸۹: ۱۷۵ - ۱۷۲) از همین رو، امریکا سعی کرد تحت لوای مداخله بشردوستانه و صرفاً با مسئولیت حمایتی از ناتو - که به اعتقاد بسیاری همواره در راستای تأمین منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی امریکا و نه منافع جمعی، عمل می‌کند - (همان: ۱۶۹ - ۱۶۶) منافع خود را تأمین کنند.

تحلیل‌گران معتقدند که بحران لیبی و نحوه مواجهه امریکا، باعث شکل‌گیری دکترین اوباما شد که مبتنی بر سه پایه بود: «منافع انسانی ارزش هر اقدام نظامی امریکا را دارد؛ این اقدام نظامی باید محدود و بدون دخالت هیچ نیروی زمینی باشد و حتی الامکان باید چندجانبه باشد و دیگران هزینه و هدایت کار را برعهده داشته باشند». (زهرانی، ۱۳۹۰: ۱۶۶) این دکترین در واقع، شکل‌دهنده راهبرد امریکا مبنی بر مداخله نظامی غیرمستقیم بود که بدون درگیری نظامی، منافع خود را دنبال می‌کرد. اوباما در این راهبرد، همچون مداخله دولت کلینتون در جنگ بوسنی و هرزگوین و با فاصله گرفتن از نحوه مداخله نظامی بوش در عراق و افغانستان، شخصیتی ضدجنگ از خود نشان داد.

هرچند برخی سیاست‌مداران امریکایی همچون لافرانچی، همین میزان از مداخله محدود نظامی بشردوستانه در لیبی را نیز اشتباه قلمداد کردند؛ چراکه جنگ لیبی را جنگی فرقه‌ای می‌دانستند که امریکا نسبت به نیروهای مخالف شناختی ندارد و ممکن است هزینه‌های جدی بر امریکا تحمیل کند و از سوی دیگر، این پیام را به کشور ایران منتقل می‌کند که حتی در صورت حل مسئله هسته‌ای، همچون لیبی امکان مداخله غیرمستقیم نظامی توسط امریکا در کشور مورد نظر وجود دارد. (Lafanchi, 2011)

۲. راهبرد کنترل نیابتی

در این استراتژی، امریکا به جای رویارویی مستقیم با کشورهای اسلامی و گروه‌های رادیکال اسلام‌گرا، از طریق دولت‌های منطقه‌ای به کنترل سیاسی اسلام‌گرایان مبادرت می‌نماید. در واقع، قدرت بزرگ، بدون هزینه و آسیب، از اقدامات سایر دولت‌ها منتفع خواهد شد. (کوهکن، ۱۳۹۳: ۹۸)

امریکا از این راهبرد - که مستلزم دور نگه داشتن نیروهای نظامی خود از مناقشه و احاله مسئولیت به دیگران است - در یمن و بحرین به کار گرفت. امریکا البته با توجه به سوءظن سایر متحدانش همچون عربستان و ترکیه، سعی کرد با تقبل مسئولیت محدود، تا حدی زیادی این چالش را به حداقل برساند که البته این تقبل مسئولیت هم به صورت محدود و با در نظر گرفتن این نکته بود که هزینه‌های یک اقدام، از منافع آن فراتر نرود؛ از این رو، امریکا نسبت به توصیه عربستان برای اعزام نیرو به بحرین بی‌توجهی کرد و سعی کرد از راه دور، تحولات منطقه را مدیریت نماید.

امریکا با استفاده از این راهبرد، در تحولات بحرین و یمن، شورای همکاری خلیج فارس را مأمور اجرای تحقق منافع خود کرد. از این رو، امریکا نه تنها در مقابل سرکوب حاکمان بحرین واکنشی نشان نداد، بلکه هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه وقت امریکا، در پی مداخله نظامی شورای همکاری خلیج فارس تصریح می‌کند که «بحرین به روشنی از این حق حاکمیتی خویش برخوردار است که طبق توافقات دفاعی و امنیتی، از نیروهای شورای همکاری خلیج فارس دعوت کند وارد سرزمینش شوند» (Katzman May 17, 2011, p: 9) و حتی اواما در سخنرانی خود در سال ۲۰۱۱ م. با استفاده از کلماتی همچون «بازگرداندن حق امنیت»، از حملات رژیم سعودی در بحرین حمایت کرد (Obama, b, 2011) و عربستان عملاً با چراغ سبز امریکا برای حمله به بحرین، روبه‌رو می‌شود.

۳. راهبرد شبیه‌سازی اعتراضات در کشورهای غیرهمسو

سومین راهبرد، شبیه‌سازی این تحولات و به راه انداختن اعتراضات عمومی در کشورهای مخالف و غیرهمسو با امریکا در منطقه بود. چنان‌که مقام معظم رهبری در سخنانی به این راهبرد اشاره کردند که امریکایی‌ها «بعد از آنکه عوامل خود را در این کشورها از دست دادند، دو تا طرفند را در پیش گرفتند: یکی فرصت‌طلبی، یکی شبیه‌سازی ... شبیه‌سازی یعنی شبیه آنچه را که در مصر و در تونس و در لیبی و در بعضی از کشورهای دیگر اتفاق افتاده است» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰/۱/۱) در سایر کشورها اجرا کنند.

بی‌تردید امریکا از اتخاذ این راهبرد دو هدف را دنبال می‌کند؛ از یک سو قصد دارد در راستای این

راهبرد، مرکزیت مقاومت و ساختاری - که انزوای امریکا و اسرائیل را هدف قرار داده - فرو ریزد و در نتیجه ساختار سیاسی - امنیتی جدیدی جایگزین محور مقاومت در منطقه گردد. (امیرعبداللهیان، ۱۳۹۲: ۱۸۸) از سوی دیگر با تقویت موازنه بیداری اسلامی به نفع ایران، امریکا سعی داشت با ایجاد اعتراضات و شبیه‌سازی آن در سوریه، سیاست جمهوری اسلامی ایران در این کشور را متناقض و دوگانه نسبت به سایر تحولات رخ داده، نشان دهد. ضمن آنکه، شعله‌ور کردن اعتراضات در سوریه باعث می‌شود تا افکار عمومی تحت‌الشعاع سوریه قرار بگیرد و سرکوب مردم در سایر کشورهای دستخوش بیداری اسلامی همچون بحرین برای امریکا و عوامل دست‌نشانده‌اش تسهیل گردد. (موسوی‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۲)

این در حالی است که امریکا علی‌رغم حملات محدود به سوریه، هرگز مداخله نظامی را به دلایل مختلف همچون تجارب تلخ عدم موفقیت در مداخلات نظامی در افغانستان و عراق، مخالفت افکار عمومی، و جبهه صلح‌طلبانه اوباما در نزد جهانیان به دلیل دریافت جایزه نوبل، احتمال بی‌ثباتی منطقه، تقویت و انسجام بیشتر حامیان دولت بشار اسد همچون ایران و روسیه در برابر امریکا، احتمال به قدرت رسیدن گروه‌های افراط‌گرا در صورت سقوط بشار اسد، احتمال تلفات جانی بالا به دلیل حملات گزینشی و خستگی مردم امریکا و اروپا از جنگ‌های عراق و افغانستان و دست نیافتن به اهداف مورد نظر خود (احمدخان‌بیگی، ۱۳۹۲: ۱۹ - ۱۰) و احتمال از بین رفتن آرامش مرزهای اسرائیل با سوریه، در دستور کار خود قرار نداد. از همین رو، خانم هیلاری کلینتون می‌گوید:

سوریه قابل مقایسه با لیبی نیست. ما معتقدیم حتی بشار اسد می‌خواهد اصلاحاتی انجام بدهد ... (Kessler, April 4, 2011)

بنابراین امریکا سعی دارد از یک سو با دامن زدن به بحران‌های مشروعیت و سلطه از یک سو و تقویت جبهه معارضین اسد از سوی دیگر، و در واقع با شبیه‌سازی و الگوی نافرمانی مدنی، از یک سو انسجام سیاسی، ساختاری و ایدئولوژیک دولت سوریه کاهش و از سوی دیگر زمینه لازم را برای تحرک گروه‌های مخالف فراهم سازد. (متقی، ۱۳۹۰: ۱۱)

البته تمام اتفاقات را نمی‌توان به معارضان خارجی همچون امریکا نسبت داد و قطعاً رژیم سوریه دارای ضعف‌هایی در شکل‌گیری و تداوم اعتراضات داشته است، اما بی‌تردید این ملاحظات استراتژیک بازیگرانی چون امریکا در این منطقه از غرب آسیا بوده است که موجب شده این اعتراضات تبدیل به بحرانی عمیق در منطقه گردد و لذا در تحلیل حوادث سوریه، به جای توجه به مختصات داخلی، نحوه کنش و ملاحظات راهبردی و ایدئولوژیک منطقه‌ای و جهانی قدرت‌های بزرگ همچون امریکا را باید در نظر گرفت. (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱: ۱۳۱)

نتیجه

با توجه به اینکه بیداری اسلامی منافع راهبردی امریکا همچون امنیت رژیم صهیونیستی، کاهش نفوذ منطقه‌ای ایران، تثبیت هژمونی خود، گسترش فرهنگ امریکایی در پوشش ایجاد دموکراسی و تضعیف جبهه مخالفین واشنگتن، دسترسی و کنترل منابع نفتی را با تهدیدات جدی روبه‌رو کرد، امریکا سعی کرد با اتخاذ الگوی رفتاری محتاطانه، راهبردهای گوناگونی را در کشورهای دستخوش بیداری اسلامی دنبال کند که این راهبردها باتوجه‌به متغیرهایی چون حضور مردم، ساختار رژیم و اهمیت استراتژیک برای امریکا، تفاوت پیدا کرد.

این راهبردها در دو سطح راهبردهای نرم و سخت، قرار داشتند که حفظ ساختار سابق رژیم‌ها و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به نیروهای همسو، تغییر هویت بیداری اسلامی و تعریف آن به‌عنوان حرکتی دموکراسی‌خواهانه، تلاش برای معرفی اسلام سکولار ترکیه به‌عنوان الگوی ایدئال نظام‌های سیاسی و جلوگیری از گسترش الگوی انقلاب اسلامی، توجه بیش از حد بر دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای و مخاطب قرار دادن مردم توسط سیاستمداران امریکایی و دنبال کردن تحقق دموکراسی هدایت‌شده در برخی از کشورها - که منافع آن‌چنانی برای امریکا نداشتند و یا ساختار گذشته، دیگر پاسخ‌گوی مطالبات امریکا نبود - از جمله راهبردهای نرم امریکا در مواجهه با بیداری اسلامی بود.

همچنین در راهبردهای سخت، علی‌رغم مطلوبیت استفاده از زور و مداخله نظامی در این کشورها، امریکا هرگز خود به مداخله نظامی مستقیم روی نیاورد که این امر ناشی از هزینه‌های سنگین مداخله نظامی و افزایش نگرش منفی نسبت به مداخلات امریکا در جهان به‌خصوص در خاورمیانه بود. بنابراین، امریکا با دنبال کردن استراتژی مداخله بشردوستانه در قالب دکترین امنیتی ناتو در کشور لیبی، استراتژی کنترل نیابتی و احاله مسئولیت به عربستان و شورای همکاری خلیج فارس در برخورد با معترضین یمنی و بحرینی و راهبرد شیبه‌سازی و ایجاد اعتراضات مشابه در کشور سوریه، اهداف راهبردی خود را در منطقه دنبال کرد. (Springborg, 2012: 40)

هرچند دولت اواما نیز همچون سایر رؤسای جمهور امریکا، در تعارض میان منافع ایدئولوژیکی و آرمان‌گرایی ویلسونی با منافع استراتژیک، حمایت از رژیم‌های دیکتاتور را در دستور کار خود قرار داد، اما مهم‌ترین تفاوت، استفاده از راهبرد هوشمند یعنی ترکیبی از راهبردهای نرم و سخت، بود. از سوی دیگر، امریکا برخلاف گذشته، هرگز مداخله نظامی مستقیم وسیع را در دستور کار خود قرار نداد و در حالی در پشت‌پرده، منافع راهبردی و استراتژیک خود را دنبال می‌کرد، اما به ظاهر از تغییرات ایجاد شده استقبال کرد.

اتخاذ این راهبردها بعد از گذشت چندین سال از شروع بیداری اسلامی ۲۰۱۱ م. حاکی از توفیق نسبی امریکا در مدیریت و انحراف بیداری اسلامی از هدف اصلی خود - که همان بازگشت به هویت اسلامی با تکیه بر عنصر اسلام سیاسی - داشته است.

منابع و مأخذ

۱. آقادی، میثم، ۱۳۹۱، *گفتگوهای درباره بیداری اسلامی*، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۲. آقایی، سید داوود و دیگران، ۱۳۹۵، «راهبردهای دیپلماسی عمومی ایالات متحده امریکا در خاورمیانه»، *راهبرد*، سال ۲۵، ش ۷۸، ص ۸۴ - ۶۳.
۳. آدمی، علی و دیگران، ۱۳۹۲، «جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خاورمیانه‌ای امریکا؛ با تأکید بر دوران اوباما»، *جستارهای سیاسی معاصر*، سال چهارم، ش اول، ص ۲۲ - ۱.
۴. احمدخان‌بیگی، سمانه، ۱۳۹۲، تأثیر سیاست امریکا و اروپا در قبال بحران سوریه بر اختلافات آتلانتیک»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۷، ش ۴، ص ۱۰۳۶ - ۱۰۱۳.
۵. ارسلان قربانی، شیخ‌نشین، رضا سیمبر، ۱۳۹۳، *بیداری اسلامی: عوامل، مسایل و چشم‌انداز*، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۶. اطهری، اسدالله، زهرا قاسمی و سیدمحمدامین حسینی، ۱۳۹۴، «موضع غرب در قبال بیداری اسلامی کشورهای عربی (تونس، یمن، بحرین، سوریه)»، *مطالعات خاورمیانه*، سال ۲۲، ش ۱، ص ۱۵۹ - ۱۲۵.
۷. افتخاری، اصغر و دیگران، ۱۳۹۱ (الف)، *بیداری اسلامی: ملاحظات ایرانی و غربی*، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۸. _____، ۱۳۹۱ (ب)، *بیداری اسلامی و تحولات منطقه‌ای*، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۹. _____، ۱۳۹۱ (ج)، *بیداری اسلامی در نظر و عمل*، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۱۰. امیرعبداللهیان، حسین، ۱۳۹۲، *ناکارآمدی طرح خاورمیانه بزرگ در خیزش بیداری اسلامی*، تهران، وزارت امور خارجه.
۱۱. بیانات مقام معظم رهبری در حرم مطهر رضوی، ۱۳۹۰/۱/۱.
۱۲. پورسعید، فرزاد، ۱۳۹۰، «بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر»، *مطالعات راهبردی*، ش ۵۲، سال چهارم، ش دوم، ص ۱۹۸ - ۱۵۹.
۱۳. ترابی، قاسم، ۱۳۸۹، «حضور ناتو در خاورمیانه و امنیت جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۴، (ویژه‌نامه ناتو)، ص ۱۷۷ - ۱۵۵.

۱۴. جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۰، کتاب *خاورمیانه (۸) (ویژه اسلام‌گرایی و بیداری اسلامی در خاورمیانه)*، تهران، ابرار معاصر.
۱۵. _____، ۱۳۹۱، *بیداری اسلامی و تحولات منطقه*، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۱۶. جهان‌بین، فرزاد و فتح‌الله پرتو، ۱۳۹۱، «راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال جنبش بیداری اسلامی اخیر»، *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، سال اول، ش ۳، ص ۱۴۳ - ۱۱۷.
۱۷. حاتمی، محمدرضا، ۱۳۹۲، «بررسی الگوپذیری خیزش‌های جدید خاورمیانه و شمال آفریقا مدل انقلاب اسلامی یا مدل امریکایی»، *جستارهای سیاسی معاصر*، سال چهارم، ش ۴، زمستان، ص ۱۲۵ - ۱۰۵.
۱۸. حسینی، محمد تقی، ۱۳۹۰، «بررسی نظریه بیداری اسلامی در مورد انقلاب‌های خاورمیانه»، *جستارهای سیاسی معاصر*، سال دوم، ش دوم، ص ۳۷ - ۱۹.
۱۹. دارا، جلیل و محمود بابایی، ۱۳۹۳، «تحولات اخیر جهان اسلام؛ بیداری اسلامی یا بهار عربی؛ بررسی مفهومی»، *پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، ش ۱۰، ص ۲۴۰ - ۲۱۵.
۲۰. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و مهدی فرازی، ۱۳۹۱، «بیداری اسلامی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال نهم، ش ۲۸، ص ۱۹۰ - ۱۶۳.
۲۱. راباسا آنجل و چریل بنارد، ۱۳۸۹، *استراتژی امریکا: توسعه شبکه‌های سکولار لیبرال در جوامع اسلامی*، ترجمه علی اکبر اسدی، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۲۲. زهرانی، مصطفی، ۱۳۹۰، «ایدئالیسم واقع‌گرا؛ مبنای عمل دولت اوباما در خیزش‌های خاورمیانه»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال سوم، ش چهارم، ص ۱۷۴ - ۱۱۵.
۲۳. سلیمانی، رضا و بهزاد قاسمی، ۱۳۹۳، «مقایسه رویکرد انقلاب اسلامی و ایالات متحده به نقش مردم در بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه»، *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، سال سوم، ش ۱۱، ص ۶۴ - ۴۵.
۲۴. سلیمانی، رضا، ۱۳۹۱، «رویکرد تئوریک به سیاست امریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران و بیداری‌های اسلامی در خاورمیانه»، *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، سال اول، ش ۲، ص ۱۱۹ - ۹۳.
۲۵. شهابی، سهراب و فهیمه عباسی، ۱۳۹۴، «امریکا و تحولات موسوم به بهار عربی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۹، ش ۲، ص ۳۱ - ۷.
۲۶. شیرودی، مرتضی، ۱۳۸۷، «انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی»، *ماهنامه مریان*، سال هفتم، ش ۲۶، ص ۱۱۳ - ۹۱.

۲۷. قنبرلو، عبدالله، ۱۳۹۰، «نقش کنشگران فراملی در جنبش‌های ۲۰۱۱ م. جهان عرب»، *مطالعات راهبردی*، ش مسلسل ۵۲، سال چهارم، ش دوم، ص ۲۳۳ - ۱۹۹.
۲۸. کچوئیان، حسین، ۱۳۹۱، *انقلاب اسلامی ایران و انفتاح تاریخ: بیداری اسلامی در بهار عربی*، تهران، سوره مهر.
۲۹. کوهکن، علیرضا، ۱۳۹۳، *سیاست خارجی خاورمیانه در آینه نظر و عمل*، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
۳۰. ماه پیشانیان، مهسا، ۱۳۹۰، «دیپلماسی عمومی ابزار امپریالیسم فرهنگی امریکا در خاورمیانه»، *مطالعات قدرت نرم*، س ۱، ش ۱، ص ۱۶۰ - ۱۱۹.
۳۱. متقی، ابراهیم، ۱۳۹۰، «نقش و راهبرد امریکا در گسترش نافرمانی مدنی در سوریه»، *ره‌نامه سیاست‌گذاری*، سال دوم، ش سوم، ص ۲۵ - ۹.
۳۲. _____، ۱۳۹۱، *رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۳. محمدرضا، حاتمی، ۱۳۹۲، «بررسی الگوپذیری خیزش‌های جدید خاورمیانه و شمال آفریقا مدل انقلاب اسلامی یا مدل امریکایی»، *جستارهای سیاسی معاصر*، سال چهارم، ش ۴، ص ۱۲۵ - ۱۰۵.
۳۴. محمدی، مصطفی، ۱۳۹۳، «بررسی دیپلماسی عمومی امریکا در تحولات بیداری اسلامی خاورمیانه»، *فصلنامه پانزده خرداد*، ش ۴۰، ص ۱۷۲ - ۱۴۵.
۳۵. مرسلی، فاطمه، ۱۳۹۱، «تأثیرات بیداری اسلامی بر امنیت و منافع امریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا»، *مطالعات منطقه‌ای*، ش ۴۴، ص ۷۶ - ۳۳.
۳۶. ملکوتیان، مصطفی، ۱۳۹۲، «بیداری اسلامی و تغییر در هندسه قدرت در منطقه»، *فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، سال ۲، ش ۶، ص ۱۲۶ - ۱۱۳.
۳۷. موسوی‌زاده، سیدعلی، ۱۳۹۰. «بیداری اسلامی و ریشه‌شناسی بحران سوریه»، *ویژه‌نامه هم‌اندیشی نمایندگان فرهنگی ج.ا.ا. در خارج از کشور*، ش دوم، ص ۵۴ - ۵۰.
۳۸. میرترابی، سعید، ۱۳۹۱، *بیداری اسلامی و اقتصاد سیاسی نفت خاورمیانه*، تهران، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
۳۹. نورانی، امیر، ۱۳۹۱، «مصر، بیداری اسلامی و الگوی ایران»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال نهم، ش ۲۸، ص ۲۱۴ - ۱۹۱.
۴۰. نیاکویی، سیدامیر و حسین بهمنش، ۱۳۹۱، *بازیگران معارض در بحران سوریه؛ اهداف و رویکردها*، *فصلنامه روابط خارجی*، سال چهارم، ش چهارم، ص ۱۳۵ - ۹۷.
۴۱. نیاکویی، سیدامیر و علی اصغر ستوده، ۱۳۹۳، «ماهیت نرم رویارویی غرب با انقلاب اسلامی در

بیداری اسلامی»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال سوم، ش ۱۱، ص ۸۰ - ۶۵.

۴۲. هویدی، فهمی، ۲۰۱۱، عن اختطاف الربیع العربی:

http://www.aljazeera.net/Knowledgegate/opinions/2011/9/26 عن اختطاف الربیع

۴۳. واعظی، محمود، ۱۳۹۲ (الف)، انقلاب و تحول سیاسی در خاورمیانه، تهران، وزارت امور خارجه.

۴۴. _____، ۱۳۹۲ (ب)، «الگوی رفتاری امریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی»،

فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، ش اول، ص ۷۲ - ۳۵.

۴۵. یزدان‌پناه، محمد و سیدمهدی جانفشان، ۱۳۹۲، «تغییر راهبرد نظامی - امنیتی امریکا از منطقه

خاورمیانه به پاسفیک و پیامدهای آن بر جمهوری اسلامی ایران»، مجله سیاست دفاعی، سال ۲۲،

ش ۸۵، ص ۲۸۴ - ۲۵۷.

۴۶. یزدان‌فام، محمود (گردآورنده)، ۱۳۸۷، منافع ملی به مثابه راهنمای عمل، ترجمه: حسین دادرند،

در: راهبرد امنیت ملی امریکا، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

47. Achcar, Gilbert, and Noam Chomsky. *Perilous Power: The Middle East & U.S. Foreign Policy: Dialogues on Terror, Democracy, War, and justice*. Ed. Stephen R. Shalom. Boulder, CO: *Paradigm Publisher*, 2006.
48. Aftandilian, Gregory, 2012, "United States Foreign Policy Towards the Arab Spring", *MIDDLE EAST CENTER FOR PEACE, DEVELOPMENT, AND CULTURE*.
49. Barack, Obama, (a) (May 22, 2011), "Remarks by the President at the AIPAC Policy Conference", White House. <https://obamawhitehouse.archives.gov/the-press-office/2011/05/22/remarks-president-aipac-policy-conference-2011>.
50. _____, (b) (May 19, 2011), "Remarks by the President on the Middle East and North Africa: <https://obamawhitehouse.archives.gov/the-press-office/2011/05/19/remarks-president-middle-east-and-north-africa>.
51. Biddle, Stephen. 2011, "the Libya Dilemma: The Limits of Air Power", *Washington post*, 26 March.
52. Clinton. H. (2011). "Secretary of State Clinton remarks to the National Democtaric Institute": <https://2009-2017.state.gov/secretary/20092013clinton/rm/2011/11/176750.htm>
53. Etzioni, Amitai, 2011, "Shifting Sands", *The Journal of International Security Affairs*, No. 20.
54. Glenn Kessler, Hillary Clinton's incredible statement on Syria – *The Washington Post*, April 4, 2011, https://www.washingtonpost.com/blogs/fact-checker/post/hillary-clintons-incredible-statement-on-syria/2011/04/01/AFWPEYaC_blog.html
55. Hemmer, Christopher, 2011, "Continuity and change in the Obama Administration's National Security Strategy," *Comparative Strategy*, Vol. 30, No. 3, P. 275.

56. Katzman, Kenneth (May 17, 2011) "Bahrain: Reform, Security, and U.S. Policy", CRS Report for Congress, Available at www.fas.org/sgp/crs/mideast/95-1013.pdf.
57. Lafranchi, Howard, Democracy uprising in Egypt: Vindication for Bush 'freedom agenda'? Christian Science Monitor, 2 February, 2011: <https://www.csmonitor.com/USA/Foreign-Policy/2011/02/01/Democracy-uprising-in-Egypt-Vindication-for-Bush-freedom-agenda>
58. Lewis, Bernard, *interview with bernard lewis _ Turkish Policy Quarterly*, VOLUME 10 NUMBER 4, 2012.
59. Metawe, Mohamed, 2013, How and Why the West Reacted to the Arab Spring: An Arab Perspective, *Insight Turkey*, Vol. 15, No. 3.
60. Pillar, Paul R, 2011, *Alarmism on Islamism*, The National Interest, Accessed at <http://nationalinterest.org/blog/paul-pillar/alarmism-islamism-6217>.
61. Springborg, Robert, 2012, *The US Response to the Arab Uprising: Leadership Missing in "Re-thinking Western Policies in Light of the Arab Uprising"* Edited by Riccardo Alcaro and Miguel Haubrich-Seco, Edizioni Nuova Cultura.

